اندیشه نیک
گفتار نیک
کردار نیک

پارس نامه

پارس نامه ماهنامه خبری پژوهشی تحلیلی
سال پنجم – شماره سی و نه– شهریور ۱۳۹۱
Parsnameh - No. 39 - September. 2012

نوزدهمین همایش مانتره برگزار شد ۲
کاش جایگاه هنر و هنرمند در جامعه ما تغییر کند ۴
برای داشتن جامعه ای سالم، به سلامت خانواده ها بیندیشیم ۵

سرمقاله

سالی دیگر به نیمه رسید

سالی دیگر به نیمه رسید. گویی همین حوالی دیروز بود که شوق رسیدن بهار و گستردن خوان نوروزی در سرزمینمان و میان مردمانمان جاری بود و حالا مشامت پر می شود از بوی ماه مهر.
مجال های پنج روزه زیارت برخی پیرانگاه ها را که هنوز در امتداد جاده ای دور از هیاهوی شهر آرام و امن مانده اند، در نیمه نخست سال با سپاس و سرور گذراندیم و در سه چهره گاهنبار نیز شنیدیم آوای خوش مانتره را و هم بهره شدیم از خوان پر از فراوانی های نیک اهورایی.
در بهاری که گذشت از یکسو، نماینده زرتشتیان در مجلس شورای اسلامی برای چهار سال دیگری اعتبارنامه خود را کسب نمود و به پشتوانه آرای هم کیشان بر یکی از کرسی های نهاد قانون گذاری کشور نشست و از سوی دیگر گردش ۴۲ انجمن زرتشتیان تهران نیز بعد از یک وقفه نه چندان کوتاه، دور جدیدی از فعالیت های خود را از سر گرفت تا با هم اندیشی و همازوری یکدیگر بتوانند با نیازسنجی درست و بجای جامعه و احترام به آرای هم کیشان که همانا اعتبار حضور آنان است، راهگشای مسائل جامعه زرتشتی باشند.
هماوردهای ورزشی گوناگونی را به نظاره نشستیم و مشعل جام جانباختگان میهن را فروزان نگاه داشتیم و سپاس دار روان والای آنانی بودیم و هستیم که به بهای جان نام و ناموس میهن را پاس داشتند. به خود می بالیم، که جوانان برومند جامعه مان همواره در عرصه ورزش پویا و توانا گام نهاده اند.
مانتره، مجال دیگری بود برای کاویدن و اندیشیدن در پیام ها و آموزه های نیک اشوزرتشت، نخست پیام آور آریایی.
همواره آتشکده های دیرین این سرزمین اهورایی مامنی بودند برای گستردن خوان سپند گاهنبار و پژواک دوباره آوای مانتره در گوش تاریخ.
آغاز تابستان همراه بود با دلهره های امتحان به اصطلاح بزرگ کنکور و پایان آن خبر از پیروزی های شیرینی داشت. امسال نیز جوانان زرتشتی در عرصه علم و دانش کشور توانستند پیروزی های درخشانی را از آن خود سازند و در مقاطع گوناگون و رشته های متفاوت وارد این عرصه شوند.
اینک هم نفس می شویم با بوی ماه مهر و به شوق می آییم از به شوق آمدن فرزندانمان. در هم شکسته شدن دوباره سکوت سنگین حیاط مدرسه، قیژ قیژ میز و نیمکت های چوبی، صدای خش خش گچ روی تخته سیاه که می نویسد به کلاس..... خوش آمدید، کفش های تمیز، کیف های پر از کتاب و دفترهای نو تا نخورده، لباس های اتو کشیده، صف کشیدن های صبحگاهی با نرمش های خواب آلوده اش، هم آوایی در برپا شدن ها و بر جا نشستن ها و... و صدای زنگ مدرسه.
باز روز و شب به زمانی برابر مجال نور و تاریکی می یابند و به خجسته روز مهر از ماه مهر، جشن مهرگان را به بزم می نشینیم جشنی به نام مهر برای یادآوری مهربان بودن و مهر ورزیدن. مهرگان در دهمین روز از ماه مهر برابر گاهشمار خورشیدی یادمان پیروزی کاوه آهنگر بر ضحاک کژاندیش زمان است و ما مردمان این خاک، به گواهی تاریخ پر فراز و نشیبمان، پیروزی جاودان نیکی و راستی را بر کژی و دروغ می ستاییم.
نیمه دیگر سال را آغاز می کنیم با اشتیاق آموختن و شادی مهر و پیروزی راستین ،به امید آنکه سرزمینمان از کژی ها ایمن بماند، مردمان به نیکی و در خور بزیند و جامعه زرتشتی پویا و والا پیشگام عرصه های نیکو باشد.

با هدف آشنایی بیشتر با گاتها و اندیشه های اشوزرتشت

نوزدهمین همایش مانتره برگزار شد

نوزدهمین همایش مانتره امسال نیز با هدف آشنایی بیشتر با گاتها واندیشه های بزرگ پیام آور ایرانی، اشوزرتشت اسپنتمان و ایجاد انگیزه برای تحقیق و پژوهش در مبانی دین زرتشت و تاریخ و فرهنگ مربوط به آن برگزار شد.

مراسم آغاز این همایش، ساعت ۶ پسین ۱۴ شهریور در مارکار تهرانپارس برپاشد. شرکت کنندگان که همه لباس های سفید به تن داشتند وارد سالن شدند.
و سپس با ورود موبدیاران راشین جهانگیری و سرور تاراپوروالا نوای اوستا در سالن طنین انداز شد و شرکت کنندگان مراسم نیز هم آوا با این موبدیاران به نیایش پرداختند. سپس برنامه آغاز شد.
دکتر اسفندیار اختیاری نماینده ی ایرانیان زرتشتی در مجلس شورای اسلامی در این مراسم با درود به دین یاوران ، نام گذاری این همایش به نام همایش بزرگ دینی زرتشتیان را نامی مناسب دانست و از تمام اساتیدی که دینی را به ما آموختند سپاسگزاری کرد.
وی در ادامه در مورد مانتره، کلام مانتره و معنای آن گفت: معنای مانتره فقط آن چیزی نیست که به زبان آورده می شود بلکه باید این راستی را در عمل پیاده کرد تا به معنای حقیقی مانتره برسیم.
دکتر رستم خسرویانی فرنشین انجمن زرتشتیان تهران نیز در این مراسم گفت: مانتره نماد دینی است که تمام دنیا در مورد آن صحبت می کند.
موبد رامین شهزادی دیگر سخنران این مراسم بود که کلام خود را با نوای آهنگین همازور بیم آغازکرد و اظهار امیدواری کرد که استقبال از این همایش بیشتر شود.
اردوی همایش مانتره از روز دوشنبه آغاز شد وشرکت کنندگان فرصتی یافتند تا در کلاس های مختلف از جمله دوبله به زبان دری،اوریگامی(کاغذ و تا) ،سفره های آیینی و نظایر آن شرکت کنند.
مانتره امسال دو سخنران کلیدی داشت: خانم دکتر فرزانه گشتاسب و دکتر فرهاد صبوری فر.
مقام آورندگان هر رده در بخش های مانتره امسال به این شرح است:

رده ی اوستاخوانی:
اهنودگات زیر ۱۴سال:مهران منوچهری- مهتا مالی-کیارش شهریاری،از برخوانی زیر ۱۴ سال:مهتا مالی-ویستا رایومند- مهرنگار موبد،اهنودگات:پدرام نجمی- ماندانا گشتاسبی-پرهام ماونداری،اشتود سپنتمدگات:شکوه خاوریان و پریسا کیانی پور(مقام اول)،مهرنگار موبد و ارشیا خسروپور، کل گاتها:شادی شاهد -شیرین ماونداری- رویا نمیرانیان و برگزیده ی آوای خوش در این رده شایان رستمی، از برخوانی:آویسا خسروی-آذین فرهی فر-رویا نمیرانیان

رده ی گاتها شناسی:
بخش اصلی زیر ۱۸ سال: راتاناز دهنادی - مهسا خدایی(آشتی در تفکر زرتشت)، یاسمن خسروپور(آشتی و آرامش در گاتها)، نگار بزرگ چمی(زیستن در پرتو رئوچا)،نفرات شایسته تقدیر بخش اصلی زیر ۱۸ سال: آرمیتا مهرشاهی - آناهیتا مهرشاهی(پویایی و تازه شدن جهان)، نفرات برگزیده بخش جنبی زیر ۱۸ سال: گلنوش پای سروی - پوروچیستا رشیدی(مارکار)، مهرنوش و مهرنگار موبد(دختر، همسر و مادری به نام دغدو)، نازنین گشتاسبی - ماندانا گشتاسبی - وستا فرهمند(آموزش هوشمندانه دین زرتشتی)، سروش رستمی(تاریخ شفاهی آیین کفن و دفن زرتشتیان کرمان)، نفرات شایسته تقدیر بخش جنبی زیر ۱۸ سال: روشنک شهریاری - پانیذ مزدیسنی(اعداد نحس و مقدس)، اشا سروش پور(نگاهی به تاریخ زرتشتیان کرمان بعد از اسلام)، آریا رستمی - کاوه غیبی(تاریخ شفاهی اساطیری زیارتگاه های کرمان)، نفر برگزیده ترجمه: بهنام مرادیان(پادشاهی در آغاز)، دوران ایران ساسانی، نفر شایسته تقدیر بخش ترجمه (در زمینه برگردان کامل و جامع): بهناز بختیاری(هنر در دوره ی ساسانیان)، نفر شایسته تقدیر بخش اصلی بالای ۱۸ سال (در زمینه نگرش نو و بررسی نوین موضوع): آرش غیبی - پشوتن مهران(نقش گاتها در خداشناسی شاهنامه)،نفرات برگزیده بخش جنبی بالای ۱۸ سال: مژده هماوند - کوروش مرادیان(من و نژاد من)، نفرات شایسته تقدیر بخش پوستر: دلارام دمهری - شیرین اردشیریان(سدره دوزی و کشتی بافی).
آیین پایانی نوزدهمین همایش مانتره نیز با حضور شرکت کنندگان و مسوولان جامعه زرتشتی برگزار شد. دکتر اسفندیار اختیاری نماینده ی ایرانیان زرتشتی بود در این مراسم گفت: مانتره یادآوری می کند دین ما دین راستی است و مهم ترین کلام اشوزرتشت این است که در مقابل ناراستی بایستیم.
دکتر رستم خسرویانی فرنشین انجمن زرتشتیان تهران و شاهین بهرام شهریاری دبیر کانون دانشجویان زرتشتی از دیگر سخنرانان این مراسم بودند.
در این مراسم همچنین از داوران نوزدهمین همایش سراسری مانتره قدردانی شد.
پایان بخش برنامه ها اهدای جوایز و یادبود به مقام آورندگان هر رده و سپاسگزاری از تمام شرکت کنندگان مانتره توسط خانم خادم، دبیر کانون، دکتر اسفندیار اختیاری و دکتر رستم خسرویانی بود.
این همایش با خواندن پیام مانتره نوزدهم توسط دو تن از شرکت کنندگان به پایان رسید.
برای نفرات برتر مانتره امسال برنامه ای تفریحی در شمال کشور نیز ترتیب داده شده بود.

جام راستی برگزار شد

سی و سومین دوره جام راستی که به عنوان یکی از قدیمی ترین جام ورزشی زرتشتیان شناخته می شود در رشته های بسکتبال پسران (بزرگسالان)، تنیس روی میز انفرادی پسران و دختران (بزرگسالان و نوجوانان)، شطرنج پسران و دختران از تاریخ ۲۴ شهریور ماه در باشگاه مزدیسنا خرمشاه یزد برگزار شد.
در این دوره از مسابقات که مراسم قرعه کشی آن روز ۲۲ شهریورماه صورت گرفت،۷ تیم در بسکتبال و ۶۲ نفر دختر وپسر در رشته تنیس روی میز و ۱۹ شرکت کننده در شطرنج به رقابت پرداختند.
مراسم گشایش این مسابقات با سرایش بندهایی از گاتها توسط بهین فرهی فر و با سخنرانی اسفندیار اختیاری نماینده ایرانیان زرتشتی در مجلس همراه بود و مراسم پایانی این پیکارها در شامگاه روز ۲۹ شهریور ماه با اعلام نفرات برگزیده واهدای جوایز به آنها برگزار شد.
که اولین دوره جام راستی در شهریور ماه سال ۱۳۵۸ در رشته بسکتبال بزرگسالان و جوانان پسران پینگ پنگ و شطرنج دختران و پسران برگزار شد واین پیکارها از آن زمان تاکنون به همت انجمن زرتشتیان خرمشاه هرساله برگزار شده است

هیئت فنی این دوره از مسابقات جام راستی را اردشیر نابکی ، بهرام دمهری، منوچهر ارغوانی ، داریوش دمهری و منوچهر جمشیدی تشکیل می دادند.

برگزاری مهرگان با جشن و سرور

جشن مهرگان- جشن پیروزی کاوه آهنگر بر ضحاک دیو سیرت - جشن پیروزی خوبی بر بدی - دهم مهرماه همزمان با روز مهر از ماه مهر آغاز می شود.

جشن مهرگان یکی از بزرگترین جشن های ملی و ایرانی است که از سالیان کهن توسط زرتشتیان پاس داشته می شود. جشنی که به روایتی به یاد پیروزی کاوه آهنگر بر ضحاک نماد بدی و تاریکی است و در گاهشماری نیز برابری روز و شب و آغاز زمستان کوچک است.

بنا بر هماهنگی های صورت گرفته، امسال مهرگان در شیراز با حضور مهمانان ویژه و برنامه های خاص به همراه بزرگداشت ۳۷۵۰ سال پیام آوری اشوزرتشت جشن گرفته می شود.

دریزد مهرگان در محله های مختلف با اجرای برنامه های شاد و سخنرانی برگزار خواهد شد.همچنین بنیاد سرو نیز با همکاری انجمن ها این جشن را در سالن قاسم آباد به صورت متمرکز برگزار خواهد کرد.

در کرمان ، اصفهان، اهواز و تهران نیز این جشن با حضور همکیشان و اجرای برنامه های شاد برگزار می شود.

در شیراز برگزار شد:
چهارمین دوره رقابت های بدمینتون

چهارمین دوره پیکارهای جام بدمینتون زرتشتیان سراسر کشور با حضور ۸۰ ورزشکار در ورزشگاه تختی شیراز برگزار شد.

این رقابت ها که از روز ۳۱ امردادماه آغاز شد به مدت ۴ روز ادامه یافت و شرکت کنندگان در رده های مختلف : نونهالان ، نوجوانان ، بزرگسالان وپیشکسوتان بانوان و آقایان با یکدیگر به رقابت پرداختند.

در مراسم پایانی جوایزی از سوی انجمن زرتشتیان شیراز به نفرات برگزیده اهدا شد .

نفرات برگزیده در رده های مختلف به شرح زیر است:

نفر اول نونهالان دختران : شینا سرداری

نفر اول نوجوانان دختران : فیروزه آتشبند

نفر اول جوانان دختران : سرور هرمززاده

نفر اول بزرگسالان دختران: پریسا زره پوش

نفر اول نونهالان پسران : نیما اشتاد

نفر اول نوجوانان پسران: کیارش شهریاری

نفر اول جوانان پسران : فرشید رستمی

نفر اول بزرگسالان پسران : فرشاد خدادادی

نفر اول پیشکسوتان بانوان: میترا گوشنی

نفر اول دوبل میکس : فرزین رستمی و آرمیتا خسروی

همازوری در سومین چهره گهنبار سال

با نزدیک شدن به پایان تابستان، سومین چهره گهنبار سال در شهرهای زرتشتی نشین با آوای اوستای موبدان وباشندگی همکیشان برگزار شد.

با نزدیک شدن به پایان نیمه اول سال سومین چهره گهنبار سال –چهره پیته شهیم گاه – با برگزاری آیین واج گهنبار در آدریان تهران آغاز شد. در این مراسم که با باشندگی عده زیادی از همکیشان برگزار شد موبدان اوستا خوانی کرده و سپس آب گیاه هوم بین باشندگان توزیع شد.

در دبیرستان انوشیروان نیز گهنباری به یاد شادروان مانکجی لیمجی هاتریا یکی از دهشمندان بزرگ پارسی از سوی انجمن زرتشتیان تهران برگزار شد .در این مراسم نماینده زرتشتیان در مجلس شورای اسلامی و رییس انجمن زرتشتیان تهران باشنده بودند. همچنین گهنباری از سوی کرجی ها در کوشک ورجاوند گیلان برگزار شد. همچنین آتشکده آذرگشسب برای چندمین سال متوالی پذیرای همکیشان برای گهنبار خوانی است.

همچنین در آدریان بزرگ نیز گهنباری با حضور همکیشان و عده ای از ورزشکاران به همراه مسابقه همگانی«گوی و دار» برگزار شد.

در کرمان چندین مراسم گهنبار خوانی برگزار شد .از جمله گهنبارهایی به یاد شادروانان مهرتاج نورافروز و مهربان طهمورسی زاده همچنین ارباب اردشیر همتی.

در محله های مختلف یزد ، اصفهان و شیراز نیز آیین های مختلف گهنبار خوانی با باشندگی همکیشان برگزار شد.

گهنبارها هنگامه داد ودهش و دعا ونیایش هستند.

خبرهای کوتاه

جشن صدمین سال زادروز شادروان موبد شهزادی

به مناسبت یک صدمین سال زاد روز شادروان موبد موبدان رستم شهزادی برنامه ای توسط بنیاد فرهنگی جمشید برگزار می شود. این برنامه قرار است روز آدینه ۲۱ مهرماه از ساعت ۴ پسین در سالن خسروی برگزار شود.

انتخابات گردش شانزدهم انجمن زرتشتیان نرسی آباد برگزار می شود

علاقه مندان عضویت در هیات مدیره گردش شانزدهم و بازرس انجمن زرتشتیان نرسی آباد نام نویسی کنند.

بنابر اعلام صورت گرفته ، نام نویسی از کاندیداها از ۲۱ شهریور آغاز و تا ۳۱ شهریور ماه ادامه دارد، علاقه مندان برای نام نویسی می توانند از ساعت ۱۹ تا ۲۰ به تالار رستمی نرسی آباد مراجعه کنند.

چیستا در کنار خالق خود آرام گرفت

ماهنامه چیستا که با سردبیری و کوشش شادروان دکتر پرویز شهریاری هر ماه چاپ و در اختیار خوانندگان قرار می گرفت، از این پس چاپ نمی شود.

ماهنامه چیستا که از سال ۱۳۶۰ با محتوای علمی، اجتماعی، سیاسی، ادبی و هنری و به صاحب امتیازی و مدیر مسئولی مهندس پرویز ملک پور، نماینده ایرانیان زرتشتی در اولین و دومین دوره مجلس، منتشر می شد،با درگذشت شادروان دکتر پرویز شهریاری که سردبیری آن را بر عهده داشت، دیگر چاپ نمی شود.

هزینه سرویس مدارس به قیمت سال قبل

سر انجام پس از بحث و بررسی های فراوان برای افزایش قیمت سرویس مدارس، قیمت سرویس ها به قیمت سال گذشته محاسبه می شود و افزایش قیمت آن به صورت یارانه از سوی انجمن زرتشتیان تهران پرداخت می شود.

نشست اتاق بازرگانی جهانی زرتشتیان در سنگاپور برگزار می شود

اتاق بازرگانی جهانی زرتشتیان در نظر دارد مجمع عمومی سالیانه خود را در روزهای ۴ و ۵ ژانویه ۲۰۱۳ در سنگاپور برگزار نماید.این نشست شامل گردهمایی کلیه اتاق های بازرگانی زرتشتیان و جلسه آشنایی بازرگانان و تبادل نظر بین آنان می باشد.

تمام علاقه مندان همکیش می توانند جهت شرکت در این گردهمایی با شماره های ۰۹۱۹۹۰۵۳۷۹۳ و ۰۹۱۹۹۰۵۳۷۸۹ تماس حاصل نمایند.

برگزاری انتخابات گردش هفتم انجمن یانش وران مانتره

انتخابات گردش هفتم شورای مرکزی انجمن یانش وران مانتره روز آدینه ۳۱ شهریور ماه برگزار می شود.

بنا بر اعلام صورت گرفته ،زمان نام نویسی کاندیداهای شورای مرکزی و بازرس از ۱۸ تا ۲۸ شهریور ماه است و انتخابات روز ۳۱ شهریور در محل انجمن یانش وران مانتره برپا می شود.

برگزاری جشن روز پزشک

گردش دوم انجمن خیریه پزشکان، با برگزاری جشن روز پزشک کار خود را آغاز کرد.

در این جشن که بسیاری از پزشکان و پیراپزشکان جامعه زرتشتی حضور داشتند، از برخی از پیشکسوتان و افتخارآفرینان جامعه زرتشتی تقدیر شد.

دربخش پیشکسوتان از آقایان دکتر ایرانپور بوستانی(متخصص جراحی عمومی)،دکتر ایرج بختیاری(متخصص چشم)،دکتر ایرج نوروزیان(دامپزشک و فوق تخصص)، دکترخسرو آروین(متخصص اطفال)،دکتر فریدون برومندی(دندانپزشک) تقدیر شد .

همچنین در بخش افتخار آفرینان از خانم ها آرمیتا آریایی نژاد و فرزانه خادم به عنوان پرستاران نمونه تقدیر شد.

در این بخش همچنین از اقایان دکتر انوشیروان حکیم، دکتر شهرام فیروز بخش،دکتر فرزاد بیوکی،دکتر پدرام نمیرانیان تقدیر شد. انجمن خیریه پزشکان زرتشتی یک انجمن مستقل و حرفه ای است که برای آشنایی، همیاری و همراهی پزشکان زرتشتی به عنوان یک انجمن صنفی همچنین تلاش در جهت بالا بردن موضوع بهداشت و درمان در جامعه زرتشتی تشکیل شده است.

کاش جایگاه هنر و هنرمند در جامعه ما تغییر کند

منوچهر باستانی

سروش را سال هاست می شناسم. از همان دورانی که من به عنوان یکی از مربیان فوتبال در تابستان های دهه شصت، بچه های رستم باغ را دور هم جمع می کردیم و برایشان تمرین می گذاشتیم و سروش هم همیشه میهمان تابستانی رستم باغ بود. تمریناتی که در نهایت به مسابقات فوتبال جام شادروان میترا زره پوش ختم می شد. روزهای خوبی که فراموش شدنی نیست . از آن دوران سال هاست که می گذرد و من از سروش هیچ خبری نداشتم. تا یک روز به صورت اتفاقی باخبر شدم که او به عنوان مجری برنامه «شادونه در سرزمین دونه ها» در تلویزیون مشغول کار است.خیلی خوشحال شدم وقتی فهمیدم یک جوان زرتشتی به این جایگاه رسیده است. از آن روز به بعد بارها برای قرار گفت و گو با سروش در تماس بودم و پس از نزدیک به دو ماه سرانجام توانستم با تمام گرفتاری هایش یک روز را برای گفت و گو تعیین کنم. سروش، صحبت های جالب و گله های بسیاری را مطرح کرد. صحبت های او را می خوانید :

خودتان را معرفی کنید:

سروش جمشیدی هستم. متولد بیستم اسفندماه ۱۳۵۸ در تهران .

کجا درس خواندید:

دبستان را در مدرسه دینیاری یزد گذراندم وخاطرات بسیار خوبی از آنجا دارم. راهنمایی ودبیرستان را در مدرسه مارکار گذراندم . رشته دبیرستانم ریاضی بود و در کنکور هم رشته برق و قدرت در یزد قبول شدم و به دانشگاه رفتم .

گفتی رشته دانشگاهیت مهندسی برق بوده است. این رشته با هنر چه سنخیتی داشت که تو را جذب کرد:

من هیچوقت نتوانستم رشته دانشگاهیم را ادامه بدهم. با اینکه با رتبه خوبی هم قبول شدم ودر ابتدا در دانشگاه شاگرد ممتازی بودم ولی بعد دیدم اصلا علاقه ای به این رشته ندارم . از همان سالی که کنکور دادم، دوست داشتم بروم هنر بخوانم ولی خانواده ام گفتند که بهتر است با این نمرات خوبی که در رشته ریاضی داری بروی مهندسی بخوانی و این شد که من مهندسی برق را انتخاب کردم .از همان ابتدا فهمیدم که علاقه واقعا شرط مهمی برای ادامه است ومن چون انگیزه ای نداشتم ادامه درس خواندنم با هزار مکافات ودردسر همراه شد. در انتها با هر زحمتی بود ۹۰ واحد پاس کردم و به خاطر عدم علاقه به رشته ام درگیری های ذهنی زیادی برایم ایجاد شده بود و در نتیجه مشکل اعصاب پیدا کردم و همین شد که خانواده ام راضی شدند من ادامه ندهم ومدرک معادل فوق دیپلم برق را گرفتم .

شروع فعالیت های هنری شما ازچه تاریخی بود و چه شد که به این راه رفتی :

پدر من در جشن هایی که برگزار می شد تا حدودی کار تئاتر انجام می داد. خاطرم هست وقتی شش سالم بود پدرم یک نمایشنامه برای جشن پنجی در مزرعه کلانتر آماده کرده بود. موضوع در رابطه با یک مطب دندانپزشکی بود که قرار بود بچه ای را به این مطب ببرند. پدرم در همان تئاتر نقش آن بچه را به من داد. همان نمایش جرقه ای بود برای نشان دادن علاقه من به هنر و طوری شده بود که در هشت سالگی نمایشنامه کوتاهی را نوشتم .

کارهای هنری من به همین صورت ادامه داشت. در دانشگاه هم دغدغه تئاتر همیشه همراهم بود همان ترم یک در سال ۷۷ در جشن دانشجویی، نمایشی اجرا کردیم که با اینکه نمایش دونفره بود ولی من در ۵ تیپ مختلف روی صحنه رفتم. مجری آن جشن یکی از مجری های شبکه تلویزیونی یزد بود.

بعد از اجرای این نمایش او مرا کنار کشید و گفت : کارت را دیدم خیلی خوب بود. حاضری برای تلویزیون کار کنی ؟ من هم که در آن زمان همیشه برایم کار تلویزیون یک آرزو بود جواب مثبت دادم و پس از گذراندن تست های مربوطه مشغول کار شدم.اولین آیتمی هم که بازی کردم نقش یک کابوی یزدی بود. بعد کار رادیو به من پیشنهاد شد و در گروه کودک رادیو هم کارهای نمایشی می کردم. این جریان ادامه داشت و من توانستم علاوه بر بازیگری ، دستیاری کارگردان ، دستیار تهیه و دستیاری تولید را تجربه کنم.

فعالیت های شما در جامعه زرتشتی چگونه ادامه پیدا کرد :

در آن زمانی که در سیمای یزد مشغول بودم پیشنهاد برگزاری جشنواره سراسری تئاتر زرتشتیان را به سازمان و باشگاه جوانان زرتشتی یزد دادم و توانستم با کمک دوستان مجوز دائمی این جشنواره را بگیریم .مجوزی که بسیار ارزشمند است و به کمتر کسی داده شده است. مجوزی که بارها مسئول مرکز هنرهای نمایشی به من گفته است که خیلی حیف است که از این مجوز استفاده نمی کنید.دبیر اولین جشنواره تئاتردر سال ۷۹ بودم و گروه نمایشی هومت را تشکیل دادم .

شما که در ابتدا در جریان آغاز این جشنواره بودید چه شد که دیگر برگزار نشد :

واقعیت این است که من خیلی از این دوستان دلگیر هستم . ما در سال اول بدون هیچ بودجه و با بدبختی زیادی این جشنواره را برگزار کردیم.خدائیش فکر خودم هم نبودم. من در آن زمان داشتم در رادیو و تلویزیون کار می کردم ونیازی به اینکه خودی نشان دهم، نداشتم . ولی واقعا دوست داشتم بچه های زرتشتی که توان این کار را دارند بیایند و با کمک کردن به آنها باعث رشدشان بشوم. در اولین اقدام یک مربی نمایش بنام، آقای جباری را آوردم و پنجاه نفر از همکیشان اسم نوشتند. درست بعد از سومین جلسه وقتی دیدند کار نمایش سخت است، این تعداد به شش نفر رسید. دوستانی که ماندند عضو گروه تئاتر هومت بودند. این گروه بعد از سه سال منحل شد.

برگزاری جشنواره تئاتر جز گرفتاری وبدبختی برای من چیز دیگری نداشت. در همان سال اول من هم دبیر جشنواره بودم وهم کارگردان یک نمایش بودم. برای من خیلی سخت بود. سال دوم گفتند که چون سازمان دارد این جشنواره را برگزار می کند تو با گروه تئاتر هومت واز طرف سازمان دو نمایش اجرا کن. دبیری جشنواره را از من گرفتند و خودشان مسئولیت برگزاری را برعهده گرفتند.

درجشنواره گوشه ای از تولد اشوزرتشت را اجرا کردم با نام «ستاره زرین». که خیلی از آن استقبال وکار برگزیده دینی آن سال شد. نمایشی که من خودم پشت صحنه گریه می کردم وتماشاچی روبه روی سن گریه می کرد. این نمایش با کمترین امکانات اجرا شد.استقبال از این نمایش باعث شد که به فکر اجرای عموم هم باشم که حتی این موضوع را هم پشتیبانی نکردند. ولی همان زمان برای بچه های ورزشی خیلی امکانات وجود داشت. حتی آنان را به اردوی رامسر بردند. ورزش جای خود ولی آیا نباید برای یک گروه هنری هم اندکی هزینه کرد تا این گروه دلگرم باشد وکارش را ادامه بدهد؟ همین چیزها باعث شد که من دلسرد شوم و گروه تئاتر را منحل کردم وحتی بعدش شنیدم که گفته شده خوب شد این گروه منحل شد چون فقط برای ما هزینه داشت . من از این گروه چیزی در نیاوردم که بخواهم دلواپس از دست دادن درآمدم باشم ولی پشتیبانی از این گروه و فعالیت های هنری از آن سال تا به امروز ببینید چقدر می توانست جایگاه هنر و هنرمندان حرفه ای را در جامعه ما تغییر بدهد ولی متاسفانه اصلاحمایت نشد و من کاملا از جامعه بریده شدم.

همین مجوز برای جامعه بسیار بسیار ارزشمند است ولی اصلا معلوم نیست کجا دارد خاک می خورد. خانه فرهنگ وهنر می تواند با همین مجوز کارهای هنری ارزشمندی را انجام دهد ولی اصلا خبر ندارد که چنین چیزی وجود دارد. یک سالن نمایش ایده آل نتوانستیم در این همه سال برای خودمان آماده کنیم . فقط حرف می زنیم و وعده می دهیم. سه ماه درگیر همان جشنواره دوره اول بودم. شبانه روز کار کردم ولی نهایتش چی شد؟ خیلی راحت کنار گذاشته شدم .

برگردیم به فعالیت های شما در صدا و سیمای یزد . آیا زرتشتی بودن، مشکلی برای کار و فعالیت شما ایجاد نکرد :

واقعیت این است که تمام این سال هایی که من مشغول کار نمایش هستم به هیچ وجه دین من مانع پیشرفت و رشد من نشد. در خیلی مواقع زرتشتی بودن ارتباط بسیار نزدیکی با عوامل را ایجاد کرد.

چقدر از کارهای خودت رضایت داری و کدام یک را بیشتر دوست داری:

من هیچ وقت از دیدن تصویر وکارهای خودم راضی نبودم. سریال ها و برنامه هایی که داشتم برایم رضایت بخش نبوده است. به غیر از یکی دومورد کار تلویزیونی که هنوز وقتی آنها را می بینم دوستشان دارم .

دقیقا منظور شما کدام کار است:

یک برنامه تیپی در یزد داشتم با نام «آقای پیله» که باعث شد من طعم شهرت و شناخته شدن را مزه کنم. این شخصیت همانطور که اسمش روی خودش است آدمی بود که به یک چیز گیر می داد ودیگر ول کن ماجرا نبود ودرهمین پیله کردن ها موقعیت های طنز زیادی ایجاد می شد.این کارقرار بود یک ماه اجرا شود اما با استقبال مردم شش ماه ادامه یافت طوری که به خشایار مستوفی یزد معروف شدم.

چرا هیچ وقت این رشته را به صورت آکادمیک دنبال نکردید :

همیشه دوست داشتم به صورت آکادمی سینما را دنبال کنم و شاید یک روزی هم سراغش بروم ولی اعتقاد دارم دانش تجربی بسیار فراتر از دانش آکادمیک است . دوستان زیادی دارم که دانش زیادی را در دانشگاه کسب کرده اند ولی به علت نداشتن استعداد و تجربه مناسب، موفقیت زیادی به دست نیاورده اند. البته من مطالعه کتاب را همیشه در کنار کارم داشته ام ولی فکر می کنم این تجربه من بسیار بهتر از درس دانشگاهی بوده است.

عضویت در گروه « شادونه در سرزمین دونه ها» به چه صورتی اتفاق افتاد و از کی وارد این مجموعه شدید :

به واسطه تجربه دستیارکارگردانی که داشتم در تلویزیون به این کار مشغول شدم و در کنار دستیار کارگردانی هرجایی که نقشی هم وجود داشت به کارگردان پیشنهاد می دادم و بازی می کردم .در همین حین با احسان مهدی که استودیو دوبله دارد آشنا شدم و وارد کار دوبله فیلم ها وکارتون ها از جمله کارتن «بن تن» شدم . از طرفی احسان مسئول صدای عروسک «میدونه» در برنامه خاله شادونه بود و چون قرار بود در ابتدای امر این برنامه به صورت موقت وبرای بهار ۹۰ روی آنتن برود ،احسان با آنها همکاری کرد ولی چون کار طولانی شد ودیگر فرصتی برای آن برنامه نداشت واز طرفی چون صدای ما دونفر به هم خیلی نزدیک بود مرابرای این کار پیشنهاد کرد وهمین اتفاق باعث شد من عضو این گروه شوم.

کار برای کودکان را دوست داری یا فقط به واسطه شغلت آنرا انجام می دهی:

واقعا آرامش و روراستی بچه ها رو دوست دارم. شاید اوایل بخاطر بیکاری وارد وادی کار کودکان شدم ولی در حال حاضر بسیار این شاخه را دوست دارم و از کار کردن در کنار بچه ها لذت می برم . آرامش بسیار خوبی به من می دهد و بسیار خوشحالم که این شکل کاری را تجربه کردم.

برای داشتن جامعه ای سالم، به سلامت خانواده ها بیندیشیم (۱)

موبدیار دکتر راشین جهانگیری

خانواده، یکی از بزرگترین و مهم‌ترین سازمان‌های انسان‌محور در جهان است و بنیان اصلی آن به شمار می‌رود. نقش خانواده در پیکره‌ی اجتماع، بمانند نقش سلول در بدن موجود زنده است. همانگونه که سلول‌های معیوب و بیمار در بدن یک موجود زنده می‌توانند حیات او را با خطر روبرو کنند، خانواده‌های نابسامان و متزلزل نیز جامعه‌ای را با شکست مواجه می‌سازند.

بی‌شک باور به اهمیت و ارزش تشکیل خانواده، دارای دیرینگی به اندازه‌ی عمر بشریت بر روی کره خاکی است اما ارزش تشکیل درست یک خانواده و تلاش برای پاسداشت آن پس از شکل‌گیری، در میان ایرانیان باستان بیشتر مورد توجه بوده است.

گزینش درست و خردمندانه همسر بر پایه اصول اخلاقی و انسانی برای داشتن خانواده‌ای سالم و استوار، در بسیاری از نوشته‌های پیشینیان به ویژه در هات ۵۳ گاتها، دیده می‌شود.

در بند سوم از این هات، اشوزرتشت، جاماسب را که خواستار پئوروچستا (دختر کوچک پیامبر) است، نیک می‌شناسد اما پس از راهنمایی او، از دُختَش می‌خواهد تا با خرد خویش سنجیده و با پاک‌ترین عشق و دانش کامل همسر خود را برگزیند.

و اما سخنان پئوروچستا پس از گزینش همسر: « من کسی را که برای تخشاگران و برای خودمانی‌ها به عنوان پدر و سرور گمارده شده است، بی‌گمان دوست خواهم داشت (و) برخواهم گزید.(بشود)که همچون زنی پاکدامن در میان مردمان پرهیزگار زندگی کنم و شکوه زندگانی نیک‌منشی به من برسد.(بشود)که مزدااهورا برای همه‌وقت مرا در راه دین بهی (یاری) ببخشد.»

(هات ۵۳ بند۴)

در اندرزنامه‌های پهلوی نیز درباره ارزش‌هایی که دختران و پسران را شایسته گزینش برای همسری می گرداند، گفتگو شده است:

« دخت خویش را به زیرک و دانا مرد ده، چه مرد زیرک و دانا همانند زمین نیک است که تخم بر آن افکنند (و) از آن بسیار گندم اندر آید.»

« خوش‌خیم و درست و کار آگاه مرد (را) اگر (هم) کم شکوه باشد، پس به دامادی گیر، او را خواسته از یزدان رسد.»

« (با) زن فرزانه و شرمگین دوست باش (و) او را به زنی خواه.»

این مقدار اهمیت دادن به گزینش خردمندانه و آگاهانه همسر در دوران گذشته، شاید به دلیل ارزش ویژه دینی- اخلاقی باشد که برای عهد و پیمان بسته شده، قائل بودند؛ به طوری که بر اساس مهر یشت، مهردروجی(شکستن عهد و پیمان) را گناهی بسیار بزرگ و نابخشودنی می‌دانستند و پیوند زناشویی هم از این امر مستثنی نبود.

شاید در گذشته همین رویکردهای دینی- اخلاقی، عاملی بود تا خانواده‌هایی استوارتر و دیرپای‌تر شکل گرفته و آسیب‌های اجتماعی همچون جدایی‌های عاطفی، طلاق، خانواده‌های نابسامان، فرزندان طلاق و صدها آسیب روانی- اخلاقی- اجتماعی دیگر، کمتر گریبانگیر افراد خانواده و جامعه شوند.

بنیامین فرنکلین می گوید: « پیش از ازدواج چشم‌ها را خوب باز کنید و بعد از ازدواج کمی ببندید.»

آرتور شوپنهاور نیز می‌نویسد: « ازدواج کردن، نصف‌کردن حقوق و دو برابرکردن وظایف است.»

حال باید دید پس از تشکیل یک زندگی مشترک بر پایه اصول دینی که تعریف شد، چه رفتارهایی از سوی همسران، ضامن بقای کیان خانواده و سلامت آن خواهند بود:

دینداری: پایبندی به دین یکی از ویژگی‌های سازنده و تضمین‌کننده زندگی زناشویی و پیوندهای خانوادگی است. در بیشتر ادیان اشاره شده است که فرد مومن و دیندار، به واسطه آنچه از دین آموخته و در زندگی به کار می بندد، توانایی بیشتری در پاسداشت کیان خانواده دارد. پئوروچیستا نیز، پس از گزینش همسر چنین آرزو می‌کند: « (بشود)که مزدااهورا برای همه وقت مرا در راه دین بهی (یاری) ببخشد.»

یکی از ویژگی‌های نیک اخلاقی که یک پیرو دین بهی از دین می‌آموزد، زندگی کردن بر پایه منش‌نیک (وهومن) است.

همانطور که پئوروچیستا در همین بند آرزومند است که شکوه زندگانی نیک‌منشی به او برسد. در بند پنجم از همین هات نیز، اشوزرتشت از خواستاران پیوند زناشویی می‌خواهد که: « همیشه در زندگانی، منش پاک را به کار ببندید.»

پستالوجی می‌نویسد:« فرزندان خود را به دین علاقه مند کنید تا در حیات و مرگ با سعادت هم‌آغوش گردند.»

از اندرزهای لقمان حکیم نیز هست که: « فرزندانت را دانش و دینداری بیاموز.»

عشق و وفاداری: در پیمان سپندینه زناشویی، عشق و وفاداریِ ریشه‌دار در باور و قلب زن و شوهر، رمز جاودانه ماندن پیوندشان است و راهی است برای رستگاری حقیقی که اشوزرتشت به آنان می‌آموزد: « هنگامی که به آیین آزادگی و برادری پایبند باشید و مادام که عشق و وفاداریِ ریشه‌دار در دل‌های شما جفت جوان وجود داشته باشد، چه در این جهان و چه در زندگانی دیگر از بهترین پاداش بهره‌مند خواهید شد.»

(هات ۵۳ بند ۷)

بنابر مهر یشت، شکستن هر پیمان چنان آسیبی به پیکره زندگی فرد و شالوده خانواده و جامعه وارد می‌سازد که با هیچ مرهمی درمان‌پذیر نیست. پیمان‌شکنی در ازدواج و گسترش رفتار ناشایست خیانت به همسر، نه تنها خانواده را با ویرانی روبرو می‌سازد بلکه، گناهی است برابر با کشتن یک پاکدین!

و امروز تلاش همگان باید بر آن باشد که این رفتار هولناک، از صحنه خانواده‌ها و جامعه پاک شود!

« به هیچ پیمان، مهردروجی مکن که تو را فره پسین نرسد.»(اندرزنامه آذرباد ماراسپندان)

ادبیات شفاهی (۲۱)
(به لهجه خرمشاهی)

ناهید استقامت

۱- sva agə yā klop nun šə te de pā̃ e xofta.

۱-سوَه اگه یا کلُپ نون شِه ته دِ پُو اِ خُفتَه.

یعنی: راه را می‌بیند و پارسنگ می‌زند، [برای کسی به کار می‌رود که کار را با حساب و کتاب و از روی برنامه انجام می‌دهد].

۲- jun be jun šo vekre pey šo syā̃ on.

۲- جونْ به جون شُ وکره پی شُ سیُو اُن.

یعنی: جانَ به جانشانَ گنیَ، بنیادشان سیاه است [و ذاتشان خراب است].

۳-muri peye mā̃ri na ka.

۳- موری پی مُوری نَکه.

یعنی: مورچَهَ [که کوچک و ناتوان است] دنبال مار نمی کند.

چند ضرب المثل و اصطلاح جدید

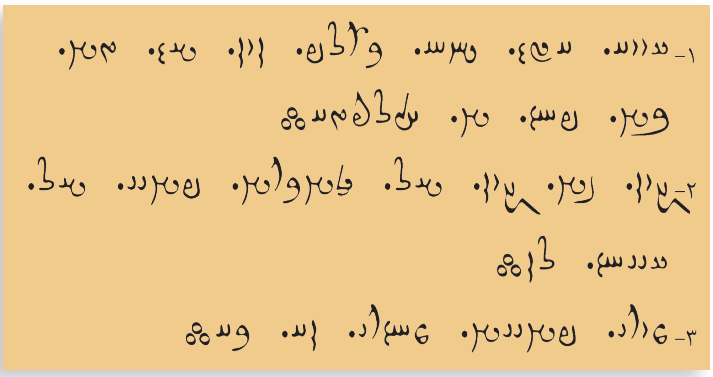

موسیقی در دوران ایلخانیان (۱)

توریا

هنوز زخم غارت و تهاجم بیگانگان به پارسیان بهبود نیافته بود، که بار دیگر برق شمشیر جنگجویانی خون ریز و شریر بر جان مردمان افتاد. مغولان که بی هیچ کلامی، بی رحمانه شمشیر از نیام می کشیدند، بر ایران تاختند و غارت کردند. ایران را آتش و خون فراگرفت و تا مدتها به جای زخمه و لوبش دف، صدای ضجه بود و شیون بازماندگان.

بزرگترین امپراتوری پیوسته را، از نظر وسعت سرزمین، در تاریخ بشر تشکیل دادند، حمله ویرانگر مغول‌ها به ایران، در اوایل قرن هفتم هجری صورت گرفت و موجب از بین رفتن بسیاری از آثار فرهنگی ما شد. مغول ها با تسلط کاملی که بر ایران و بین‌النهرین یافتند، به حکومت عباسیان در بغداد نیز پایان دادند.

با پایان گرفتن حکومت عباسیان، مغولان بر تخت نشستند و کمی از عطش خون خواریشان کاسته شد. مغولان که جز فرهنگ شمشیر و غارت، از فرهنگ دیگر کم بهره بودند، مجذوب علم و هنر ایرانیان شدند. آموختند که می شود خواند و نوشت و جز شمشیر زبان دیگری نیز هست.

با از بین رفتن تسلط خلیفه بغداد بر سرزمین‌هایی همانند ایران، پس از یک دوره رکود، شکوفایی مجدد هنرها و علوم آغاز شد. در همین زمان به همت خواجه رشیدالدین فضل‌الله، مرکز علمی و هنری به نام «ربع رشیدی»

در تبریز ایجاد شد و باعث تشویق و ترغیب هنرمندان و دانشمندان شد. خواجه رشیدالدین، مردی فاضل بود و از مهمترین فعالیت‌هایی که انجام داد، دوباره نویسی و گردآوری آثار گذشتگان بود. یعنی به عبارتی، دست به حفظ و اشاعه فرهنگ دانشمندان و هنرمندان زد و همین نکته موجب ایجاد آثار بی شماری در دوران مغول و پس از آن شد.

در این دوره به سبب ارزشی که برای حفظ و احیاء آثار علمی و ادبی گذشته قائل می‌شدند، نهضت کتاب‌آرایی آغاز شد. در این دوره کتاب‌های ادبی همچون کلیله و دمنه، شاهنامه فردوسی و مانند آنها، را بارها رونویسی کردند. همین آثار باعث ایجاد آثار دیگری شد که روشنگر شیوه نقاشی این دوره است. شیوه‌ای که در این نقاشی‌ها رایج است، از نظر فنی به مراتب قوی تر از نقاشی های زمان سلجوقی است.

اما با تمام این احوالات از این هنر مظلوم، موسیقی، کمتر می شنویم. موسیقی، در این دوران کمتر به گوش می رسید.

تاریخچه موسیقی

داستان خورشیدبانو (۲۱)

فرانک مهربانی

خواندیم که :
مروارید به راه افتاد و کوچه دراز را طی کرد. جلوی در رسید. صدای گریه و کوبیدن به در، می‌آمد سراسیمه پا به کیچه گذاشت، نمی دانست در نبودش چه اتفاقی افتاده، قلبش به تندی می تپید. به صدای خر خر و گریه دخترش و اینکه با دست های کوچکش به در می کوبید، اهمیت نداد و به سراغ مادر شوهرش رفت.
آفتاب تمام پسکم را پر کرده بود. زن پیر به پشت افتاده و دست هایش به دو طرف از زیر لحاف بیرون بود و با چشم های باز و دهان کف کرده، منظره رقت انگیز و سکوتی دلهره آور داشت.
مروارید، در حالیکه نمی دانست خاله اش زنده است یا نه، چند بار صدایش زد، دهانش خشک بود و صدا به سختی از گلویش در می آمد. نگاهش را به طرف کیچه چرخاند، کسی نمی آمد، تصمیم گرفت که خودش کاری بکند. خم شد تا ضربه ای به صورت خاله اش بزند که ببیند عکس العملی نشان می دهد یا نه؟! تا خم شد، احساس بدی کرد، فراموش کرده بود باردار است و هفت ماه است که کودکش را حمل می کند دردی شدید در پهلو و شکم داشت، اهمیت نداد، دست زیر شانه های خاله اش برد که او را بالا بکشد، اما درد امانش را برید و به زانو نشست و قبل از آنکه بفهمد چه شده نقش زمین شد.

فرزند خورشیدبانو در شکم مادر خوب رشد می کرد و چنان انرژی و شادابی به مادر داده بود که تجربه ای ماندنی و شیرین بود. او از زمانی که ازدواج کرده بود خودش را برای مشکلات خانوادگی و همه چیزهایی که در زندگی اطرافیان دیده و شنیده بود آماده کرده بود ولی آنچه که برایش اتفاق می افتاد گاهی بیشتر از توان و تفکر او بود.
تقریبا ماه دوم یا سوم بارداری را پشت سر گذاشته بود اما افسوس که جرات گفتن آن را به مادر شوهر و خواهر شوهرش نداشت.
دولت خانم، مادر شوهرش، زن بدی نبود اما خورشید بانو می دانست چه می گوید:
– خوب خانم! دیگه سن و سالت برای چند تا بچه داشتن بالاست، پس انشالله بچه پسر باشه که اقلا نام طایفه شوهرم بمونه.
اما جدا از عکس العمل کیان، خواهر شوهرش، می ترسید و خدا خدا می کرد که شوهر ش هر کجا هست زودتبر بیاید. اینکه نمی دانست شوهرش کجاست نصف و شاید هم تمام مشکلش بود چون یک ماه بیشتر می شد که از او بی خبر بود. نه نامه و نه مسافری که پیامی از خداداد به او برساند!
خورشیدبانو تا آمده بود شوهرش را بشناسد و با خصوصیاتش آشنا شود، بار سفر بسته بودند، آن هم به زور مادر شوهر و دخترش، که ما نمی توانیم دوری خداداد و عروسمان را تحمل کنیم و ...!
قضیه از این قرار بود که یک ماه بعد از عروسی پیش خو رشیدبانو و خداداد ماندند و ماه بعد که رفتند دوباره برگشتند. خورشیدبانو حدس می زد که روزها و شب هایی که در بیمارستان بوده و آنها تنها می شدند با خداداد حرف هایشان را زده بودند و او هم نمی دانست خداداد موافق است یا نه. یک شب که خورشید بانو خسته به خانه خودش برگشت، خانواده شوهرش، از آنجا که جای دیگری برای ماندن نداشتند، با خداداد همه دور هم جمع بودند. وقتی خورشیدبانو خواست که سفره شام را آماده کند، خداداد صدایش زد. خورشیدبانو از جواب دادن طفره رفت و بعد از آنکه شامشان را خوردند، به اتاقشان رفتند و کنار هم نشستند تا با هم حرفی بزنند.
خداداد بی مقدمه گفت:
– خورشید بانو! یکی دو هفته دیگه با بیمارستان تسویه حساب می کنم و بعد هم اثاثیه خونه را می بندیم و به روستا، یعنی خونه پدریم میریم.
خورشید بانو در سکوت حرف های شوهرش را گوش می داد و در فکرش به دنبال راه حل می گشت. خداداد وقتی جوابی از همسرش نشنید با تحکم گفت:
– این حرف آخرمه! خورشید بانو! بهتره با دل خوش بریم تا با زور و عصبانیت، چون من و مادر و خواهرم تصمیم خودمون رو گرفتیم.
و اینگونه شد که خورشید بانو این قسمت از وجود شوهرش را که پنهان شده بود. شناخت!

▲▼▲▼▲▼

خورشیدبانو تمام شب را پهلو به پهلو غلتید و نتوانست بخوابد، چهار یا پنج ماه از ازدواج آنها می گذشت و حرف های شوهرش در فکر او جا نمی رفت، آمادگی همه چیز را داشت به جز جابجا شدن و آن هم از شهری که سال ها به آن عادت کرده بود، چگونه می توانست این کار را بکند؟!
خورشید بانو هر چه فکر می کرد بیشتر به واقعیت حرف های خداداد که گفته بود اگر آرام و با دل خوش این کار را انجام دهد بهتر است، پی می برد و انگار ته دلش هیچ گشایشی در این کار نمی دید و آینده همه اش برایش بد و ناخوش جلوه می کرد، خانه راحتی را که فراهم کرده بود می بایست جا می گذاشت و به جایی غریب و دور می رفت که اصلا شناختی از آنجا نداشت، پس چه رازی و چه منطقی در این کار بود، نمی دانست!
خانه و کارش برای او تداعی یک عمر زندگی و تلاش بودند و حالا با یک تلنگر و چشم بر هم زدن همه را از دست می داد چرا؛ چون طایفه شوهرش این را می خواستند؟!
خورشیدبانو بدون آنکه راضی باشد همه کارها را کرد، از کارش استعفا داد و چون سابقه اش خوب و از او راضی بودند توانست با تقدیر نامه مسئولین آنجا در بیمارستانی که در شهری نزدیک روستای شوهرش بود، باعث شد با وجود سختی رفت و کند که این پول در آن زمان برایش یا مادر شوهرش هیچ وقت نه خرجی شده پول و هزینه خانه و خرجی برای خورشیدبانو موضوع مهمی نبود اما اگر او کار نداشت این مسئله بسیار با اهمیت می شد.

▲▼▲▼▲▼

حدود یک ماه بود که او از خانه اش در شهر به روستای خداداد آمده بود آن هم در زمستان. خورشیدبانو طبق عادت، با وجود اینکه آن روز تعطیل بود، صبح زود بیدار شد و در جایش نشست، لحاف عروسیش را به دور خودش پیچید. سرمایی گزنده از درز در چوبی به درون می آمد. هیچ صدایی شنیده نمی شد. اما او بی دلیل انتظار می کشید، منتظر آمدن شوهرش بود!
چارقد مادرش را محکم به سرش بست. در اتاق را که باز کرد باد سردی به صورتش خورد، به سرعت با چارقد جلو دهانش را گرفت و از میان حیاط چهار طاقی سرک کشید تا آسمان را ببیند، آسمان سفید بود از بارش برف و زمین سفید بود از نشستن برف. خورشیدبانو با پرس و جو و دیدن روستای محل زندگی شوهرش و اینکه به کوه نزدیک است منتظر سرما بود و باز مردم روستا می گفتند اگر برف بیاید حتما به قدری زیاد می آید که بام را باید بروبند.
صدای بع بع گوسفندی که از سرما ناله می کرد، شنیده شد.خوشیدبانو چاره ای نداشت. یک جفت جوراب کهنه پشمی به پا کرد، منقل را برداشت و میان پسکم گذاشت و قبل از اینکه از نم بارش برف خاموش شود، با وجود اینکه برایش سخت بود اما نشست و ته مانده ذغال را فوت کرد تا شاید روشن شود.. با چند بار فوت کردن، ذغال به رنگ سرخ در آمد و شعله ور شد. خورشیدبانو دست بر زانویش گذاشت و به سختی بلند شد. در آشپز خانه هیزم هایی را که خشک تر بودند، برداشت و یکی یکی روی شعله گذاشت تا فرونشیند، وقتی چوب ها شعله ور شدند، منقل را برداشت و پا کشان به طرف کیچه و محل نگهداری گوسفند (سَرهاس) رفت.
در همین حال با خودش فکر می کرد که چه باید بکند؟! چند ماه دیگر که بچه به دنیا بیاید اینجا بهتر است یا خانه خودش؟! خانه خودش همه چیز هست بخاری نفتی دیواری، آب لوله کشی ... اما اینجا فقط یک شیر آب هست، آن هم جلو در خانه و باید با مشربه مسی رفت و آب آورد.
در طویله را باز کرد، گوسفند بیچاره داشت می لرزید.خورشیدبانو اطراف را گشت و یک تکه کهنه پیدا کرد، بعد گوسفند را خواباند و کهنه را رویش انداخت. منقل آتش را هم کمی دورتر از او گذاشت تا گرم شود، کاسه آب جلو گوسفند را پر کرد و کمی کاه و علف از داخل تغار برداشت و جلویش ریخت تا بخورد. بعد هم دست بر کمر گذاشت و بلند شد تا آتشدان (آپریگونی) را با چند تکه ذغال سرخ شده پر کند و بر آن اسفند و کندر بریزد.
آن روز اول مهر ایزد در تقویم قدیمی بود و طایفه شوهرش مهر ایزد را مراسم می گرفتند و آن گوسفند را هم برای آن خریده بودند تا در پنج شب مهمانی که یکی اش نوبت آنها بود، استفاده کنند و یک قسمت آن را هم برای خیرات می پختند و بریان شده به دربمهر می بردند. گوشتش را جدا و با استخوانها هم آش خوشمزه ای می پختند تا یک روز خوب مثلا ورهرام، سهم هر خانواده یک ظرف آش، چند نان، لووگ (که نان های کوچکتر بود) و کمی گوشت بریان، می شد و به قولی همه هم بهره مهر ایزد می شدند، چه آنهایی که گوسفند داشتند و چه کسانی که بضاعت خرید نداشتند.
بوی خوش اسفند و کندر با بوی نم برف در هم آمیخت. خورشیدبانو چارقدش پر از برف و پاهایش یخ زده بودند. دوباره به طویله رفت تا منقل را به اتاق خودش ببرد، اما صدایی شنید. مادر شوهرش بود و از او می خواست منقل را به اتاق او ببرد، چون سردش است! خورشیدبانو از سر ناچاری آهی کشید! انگار همین یک منقل را داشتند! پس با منقل وارد اتاق شد و رفت بنشیند که کیان، از زیر لحاف سرش را بیرون آورد و گفت:
– برو اتاق خودت، مادر حال خوشی نداره و بهتره که بخوابه.
خوشیدبانو در اتاق خودش لحاف را روی سرش کشید و از سرما کرخ شد و کم کم به خواب رفت. به حالت نیمه خواب دید که شوهرش آمده و در می زند، سراسیمه بلند شد، یادش نیامد کجاست، کمی در جایش نشست و دور و برش را نگاه کرد. فهمید خانه خودش نیست و حتی آمدن شوهرش را هم در خواب دیده.

اسفندیار سلام

کودک نفهم

اصلا حال خوبی نمی دارم ، اصلا حال نوشتن هم نمی دارم .اینقدر درب وداغون می باشم که اولین نفری که جلویم بیاید با لقد می روم تو دماغش. من نمی دونم چرا این تابستون اینقدر کوتاه شده می باشد. فقط سه ماه که انصاف نمی باشد که ما تعطیل باشیم . نه ماه درس بخونیم و سه ماه تعطیلی. همین خانم سردبیر ما نه ماه تو شکمش نی نی داشت حالا ۶ ماه مرخصی زایمان می دارد . خوب من که به قول بابایم ، تو این نه ماه و با این نمرات بارها زائیده می باشم پس چرا فقط سه ماه تعطیلی . تازه با این مدارسی که ما می داریم و این معلم هایی که هی واسه درس دادن می پیچونن و یهویی آخر سال که میشه ۶ تا ۶ تا فصل درس میدن وپدر مارو در میارن آیا ۳ ماه تعطیلی کم نمی باشد؟

خوش بحال بچه های اون قدیما که ۶ ماه تابستون داشتند و ۶ ماه زمستون . ببین همیشه باید همه چیز به صورت نصف باشد همونقدر که درس خونده می باشیم تعطیل هم باشیم . مگر خون اون بچه مدرسه ای های قدیمی از ما قرمزتر بود. همیشه باید به ما ظلم بشه . من بفهمم کی رفته این تابستون مارو سه ماهه کرده خودم خفه اش می کنم .

تازه شم قرار می باشد مدارس ما تا دویست سال آینده غیر انتفاعی شود . خوب چی میشه وایسیم اول تکلیف اونو معلوم کنیم بعدش بریم سر یک مدرسه خوب و با کلاس عینهو مدرسه خارجی ها. به خدا ما اصلا عجله ای برای آقا دکتر شدن و پیک موتوری شدن نمی داریم . حالا اون رو میگیم بی خیال همین کتاب دینی چی ؟ داره یواش یواش از تنور در میاد .عجله می کنید باز نپخته میاد بیرون دوباره باید دوسال معطل بمونیم تا مواد لازم برای پخت کتاب آماده بشه.اگه در نیاد بازم همون جزوات رو کپی می گیرند و از روی آن مجبور می باشیم دینی یاد بگیریم . من می دانم که خدا دوست نمی دارد ما با جزوه درس بخونیم ودرنتیجه یهویی ما را سوسک می کند.

باشه هی با من لجبازی کنید بعدش مث همیشه پشیمون میشید . همیشه من میگم و همیشه شما هم میگین برو بینیم بابا . لااقل این شعری رو که کلی زور زده می باشم و نوشته ام رو بخونید شاید راضی بشین و ببینید که من الکی حرف زده نمی باشم . آخ که امشب باید زود خوابیده باشم که صبح زود پا شده باشم ومنتظر بمونم شاید این سرویس ما با این آقا انجمنی ها آشتی کرده باشد و دنبال من بیاید.

آغاز سال نو ، با گریه و با زور
آغاز مدرسه ، فصل بریدن است
در سر فکر فرار ، ازدستای بابام

با مشت و با لقد ، حرکت به سوی نور
هر زنگ مدرسه ، بدبختی من است
حاضر بزن به جام ، هم‌شاگردی سلام

سوبسید ما کجاست ؟ شهریه ها رسید
وقت تلاش وکار ، باز رفته اید به خواب
کاش یه دونه خروس ، میخوند رو پشت بام

باز وعده هایتان ، غم را دهد نوید
خیّر به جایتان ، هی می دهد جواب
برخیز از خواب ناز ، ای انجمن سلام

گوید چرا به ما ، آموزگار ما
درس خصوصی ام ، شد عشق در دلم
خط می کشم خودم ، رو مشقای شبام

عمرم شده حرام ، در روزگار ما
پول بابای تو ، حلال مشکلم
بیست میده هی به من ، باز قربون بابام

چون ماه مهر رسید ، خالی چو می بندی
میری نمی بینی ، پشت سرت را هم
یک مدرسهٔ خوب ، شد آرزو برام

در صف کنار ما ، هی میگی ، میخندی
آتش به جان ماست ، هم خشک و تر با هم
میدونی گیر میدم ، اسفندیار سلام

جدول

افقی

۱. دختر کوچک اشوزرتشت – کتاب مقدس زرتشتیان
۲. اولین حرف یونانی – سردار ایرانی – گیاه
۳. شیره گیاه گون – نوعی حلوا – نوار لاستیکی مرتجع
۴. گرانبها – نوعی وسیله نقلیه دریایی – حیوان نجیب
۵. رطوبت – دیه – هدیه
۶. نشانه تیراندازی – مخفف دختر – توان – شاعر هندی
۷. مسیحی – ستاره – از اسطوره های هندی به معنای تاریکی
۸. یکی از جشن های ایرانیان در فصل بهار
۹. نوعی گیاه بدون گل که بیشتر در جنگل ها می روید – سکه طلا در زمان هخامنشیان – جاوید
۱۰. اتومبیل ایرانی – نیم تنه آستین دار – تازه – فعل امر آوردن
۱۱. داستان بلند – به میوه رسیده گفته می شود – زندگی
۱۲. شکننده – مدهوش – پروا
۱۳. فلز سرخ رنگ – مقدس ترین دعای زرتشتیان – شترمرغ آمریکایی
۱۴. نخستین پزشک در اوستا – گواهی دادن – زمین پست وبلند
۱۵. پادشاه ستمگر بابل – خدای زرتشتیان

عمودی

۱. مزدی که به موبد داده می شود – نام خانوادگی اشوزرتشت
۲. واحدی در برق – زمان – شهری تاریخی – پهلوان شاهنامه
۳. دوست – دریایی اسطوره ای در کنار البرز – تکرار یکی از حروف
۴. تورم رگهای پا – بیماری سروصدا – از وسایل منزل
۵. بی مرگی – پیک
۶. نومیدی – پایتختش لهاسا است – عنصر تیروبید – دیو ناپاکی
۷. شامات امروزی – برکت یافتن – بی کس
۸. قطار – فرشته موکل بر آب – کلام درد وافسوس
۹. پارازیت – سر سلسله اشکانیان – شهری در فرانسه
۱۰. اکنون – اسم ترکی – صدا کردن – خیس
۱۱. رهایی – خیش
۱۲. میدانی در تهران – شهری در استان فارس – دسته دسته
۱۳. دشنام دادن – کشوری افریقایی – تاکنون
۱۴. نرخ رسمی – زینت روی، ولی برعکس – حیوانی وحشی – انصاف
۱۵. مهمترین آتش در آیین زرتشتیان – قدیمی ترین بخش ودا می باشد

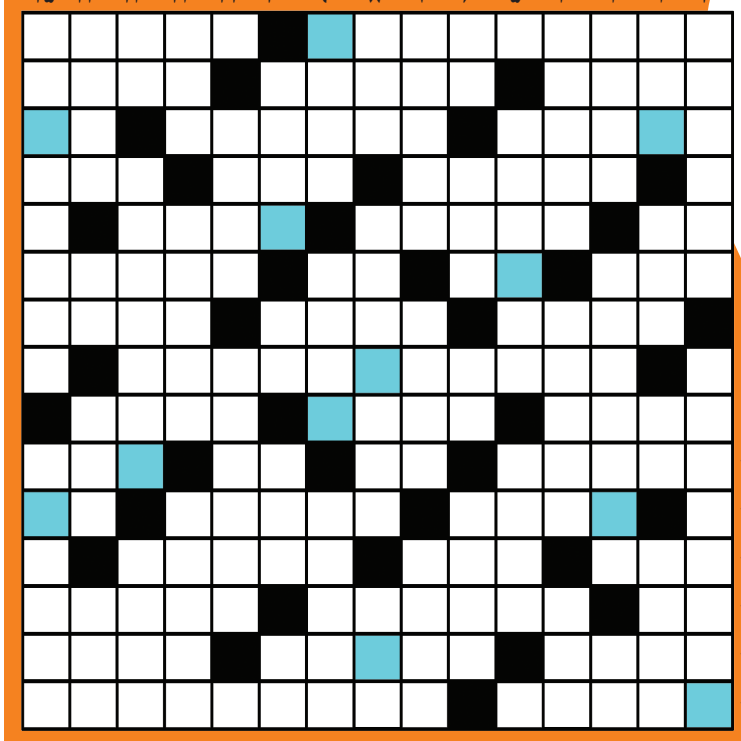

با حل کامل جدول به رمز که مکانی تاریخی مذهبی در استان فارس می باشد دست پیدا خواهید کرد. رمز،مشخصات و شماره تماس خود را به آدرس پست‌الکترونیکی info@parsnameh.ir ارسال فرمایید.

حل جدول شماره قبل ←

برندگان جدول شماره ۳۶ : مروارید نجمی از یزد – پریوش نامداریان از تهران – فرزاد نیک فر از یزد ◂ رمز جدول شماره ۳۶ : بازی با بی نهایت ◂ برندگان جدول شماره ۳۷ : افلاطون نمیرانیان از شیراز – فرهنگ سردار از اصفهان – بهزاد برابری از یزد ◂ رمز جدول شماره ۳۷ : کتایون مزدا پور ◂ برندگان جدول شماره ۳۸ : مهوش اختری از شیراز – پوارن اخترخاوری از یزد – سیمین خسروی از تهران ◂ رمز جدول شماره ۳۸ : ارباب رستم گیو

پارس نامه از کلیه نویسندگان
و صاحبان فکر و اندیشه برای
همکاری دعوت می کند. مطالب
خود را به پست الکترونیکی نشریه:
info@parsnameh.ir
ارسال نمایید.

پارس نامه
آگهی می پذیرد
۰۹۱۳۷۲۴۲۵۵۱

پارس نامه
ماهنامه خبری پژوهشی تحلیلی
شماره سی و نه – شهریور ۱۳۹۱
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر اسفندیار اختیاری
زیر نظر شورای سر دبیری
صفحه آرا : شادی عبد شریف آبادی
همکاران : همراهان تارنمای برساد
آدرس : یزد – صفائیه – خیابان استاد احمد آرام – کوی استادان – کوچه هنر ۶ – کد پستی : ۸۹۱۵۸۱۷۱۱۳
تلفکس تهران: ۸۸۳۵۲۱۵۳ – ۰۲۱ –تلفن : ۸۲۱۰۸۸۱ – ۰۳۵۱
دورنگار : ۸۲۱۰۸۷۹ – ۰۳۵۱ – پیام نگار : ۰۹۳۵۵۴۶۶۴۱۵ –
صندوق پستی : ۸۹۱۹۵/۱۵۴
پست الکترونیکی : info@parsnameh.ir
پارس نامه در ویرایش نوشته ها آزاد است وهمه ی نوشته ها دیدگاه پارس نامه نیست.

هنـــــر

بهرام دمهری

می گویند در وجود همه انسان ها، عشق و زیبایی اندیشه وجود دارد، برخی با هنر خود آن را ابراز می کنند و برخی فرصت شکوفا شدن آن را به دست نمی آورند. اگر در محیط قابل رشدی قرار بگیرند، همچون نهال کوچک و ضعیفی به درخت پر گل و شکوفایی تبدیل می شوند وگرنه در همان خردسالی پژمرده شده و از درون می میرند.

در آن سال ها که در محله ما همه غم نان داشتند، سروش، پیرمرد دل زنده ای بود که با همسرش «گل شهر» زندگی می کردند. سروش، دستش می لرزید، لاغر و تکیده بود، کمتر حرف می زد. جلو خانه اش محوطه ای بود که مردم، عصرها بعد از غروب آفتاب، وقتی از کار روزانه فارغ می شدند، دور هم جمع می شدند. در این موقع سروش می آمد، در گوشه ای می نشست و مردم خودشان را جمع و جور می کردند و ساکت می شدند تا او شروع به نواختن کمانچه کند. برای ما بچه ها جالب بود و صدای کمانچه برایمان تازگی داشت. او هر شب نمی آمد، ولی در غیاب او هرمزدیار می آمد و نی می زد. او هم زندگی و سرنوشت عجیبی داشت، در جوانی وقتی به تنهایی برای آوردن هیزم با شترش به کوه می رفت، هنگام برگشت، در دامنه شیب دار یکی از کوه ها، پاهای شتر با بار هیزم سُر می خورد و پرت می شود. منظره وحشتناکی بود. هرمزدیار، در آن حادثه به قول معروف «جوش می زند» و اعصابش به هم می ریزد و تا زنده بود در گوشه ای می نشست و کاری نمی کرد. آنچه ما از او به یاد داریم صدای غم انگیز نی بود که همه را به فکر فرو می برد و تاکید می کرد که زندگی ناپایدار و شکننده است.

تمام هنرمندان محله ما این دو نفر بودند، ولی در یزد هنرمندان زیادی بودند که هنر خود را در زیارتگاه ها و عروسی ها به نمایش می گذاشتند. در آن زمان عروسی ها مثل امروز نبود، نه از سالن خبری بود و نه از دی.جی به شکل امروزی. عروسی ها بیشتر در فصل تابستان و پشت بام ها برگزار می شد. هر جوانی سعی می کرد خواننده شود یا حداقل بتواند دایره «عربونه» را یاد بگیرد و خوانندگان را همراهی کند. در عروسی ها و زیارتگاه ها که محل ارائه هنر هنرمندان بود، همه ساله هنرمندان تازه ای، به ویژه در رشته خوانندگی به جامعه معرفی می شد.

سرآمد هنرمندان آن زمان، دو نفر بودند به نام های روانشادان رستم اردشیر اله آبادی و اردشیر سلامت مریم آبادی. رستم اردشیر، صدای خوب و دل انگیزی داشت و اردشیر سلامت، علاوه بر صدای خوب، در کارهای نمایشی هم دستی توانا داشت. وقتی زمان جشن عروسی فرا می رسید، اگر رستم اردشیر پذیرفته بود که بیاید، همه منتظر آمدنش بودند، ما بچه ها سر کوچه سرک می کشیدیم که چه زمانی رستم می آید. او با قد بلند، کت و شلوار وکلاه دوردار از دور ظاهر می شد. چند نفر به استقبالش می رفتند. وقتی وارد خانه می شد همه به احترامش از جا بلند می شدند. اگر اردشیر سلامت، هم که معمولاً همراه هم بودند، دعوت می شد، او هم با چنین استقبالی رو به رو می شد.

آن دو، بعد از ورود، با یک مقدمه و آماده سازی و هماهنگی اولیه، به میان مردم می آمدند و با «دایره» گاهی دو صدایی و گاهی به تنهایی، روانشاد رستم اردشیر می خواند. باور کنید دیده ام که ایشان تا دو ساعت پشت سر هم با انرژی بخواند. تا امروز صدایی به این رسایی و زیبایی نشنیده ام. بعد ها وقتی جای پایی در رادیو پیدا کردم، بارها از ایشان درخواست کردم تا برای خواننده شدن و ضبط صدا، به صدا و سیما بیاید که بنا به عللی نیامد، ولی هر وقت فرصتی پیش می آمد از صدایش لذت می بردم.

بعد از پایان جشن عروسی و در وقت عروس کشی، در کوچه های تنگ و نیمه تاریک و در زیر نور چراغ توری و آتش های افروخته شده، روبروی بعضی از خانه ها و سر کوچه و چهارکوچه ها، صدای رستم اردشیر و اردشیر سلامت خاطره خوشی، برای حاضران به جا می گذاشت. در زیارتگاه ها و بعضی عروسی ها اردشیر سلامت، که هنر نمایشی بسیار قوی داشت، غوغا می کرد. نمایش ها بیشتر با لهجه کولی و یا به صورت شعر دو نفره اجرا می شد که اشخاص دیگری هم در آن مشارکت می کردند. بعدها جوانان دیگری نیز به صحنه آمدند که روانشاد مهربان بهروز با صدای خوب و خواندن ترانه های خوانندگان آن روزها، طرفداران زیادی پیدا کرد. استاد بزرگ، روانشاد اردشیر بازاده، با نواختن دایره، سرآمد دیگران بود. البته هنرمندان زیادی داشتیم که جا دارد نامشان در تاریخ بماند ولی در این نوشته به همین چند نام بسنده می کنم.

در هنر نمایش سنتی نیز هنرمندانی به هنرنمایی می پرداختند. در آن زمان ها، محله ما مدرسه و سالن نداشت، ولی در محله مجاور مدرسه ای بود که در گذشته از آن استفاده می شد، اما در دهه سی دیگر کاربری مدرسه را نداشت. بچه ها در یکی از کلاس های آن سکویی ساخته بودند و نمایش می دادند. کارشان گرفته بود. همه ساله به مناسبت جشن های مختلف به ویژه جشن ششم فروردین، از ماه ها قبل دور هم جمع می شدند و با برنامه ریزی برای اجرای برنامه های گوناگون به ویژه، نمایش، آن روز را گرامی می داشتند. چه شور و شوقی داشتند. از روز اول عید، عده ای دنبال پرده و سایر لوازم نمایش بودند و عده ای هم به تمرین می پرداختند. می توانم ادعا کنم که تمام جوانان آن روز هر دو محله، با رفاقتی در خور تحسین، با هم همکاری می کردند. یادم هست که به ما کوچکترها هم اجازه نمی دادند تا تمرین نمایش را ببینیم، چون می گفتند کسی نباید تا روز نمایش از اصل داستان با خبر شود. در روز ششم فروردین همه می آمدند، روی زمین می نشستیم و همه منتظر کنار رفتن پرده بودیم. از سخنرانی خوشمان نمی آمد ولی وقتی هنرمندان با لباس و ریش و سبیل متفاوت می آمدند، دست می زدیم. از میان هنرمندان آن زمان، شاه بهرام دهقان سرآمد بود. همه از او تعریف می کردند. خیلی راحت و خودمانی بازی می کرد.

چه خاطرات زیبایی. تمام این خاطرات وقتی به یادم آمد که بر روی یک صندلی در هیاهوی یک سالن نیمه تاریک عروسی مدرن نشسته بودم و صدای موسیقی که از بلندگو پخش می شد، گوشم را آزار می داد. در این لحظه فکر کردم که هنر می تواند چه جایگاهی داشته باشد و الان ...!